

جرایم مردم گلستان در گذشته متوجه آذربایجان شد. جوشن میرزا^۱ به موجب فرمان واجب‌الاذعان به ترتیب جسر مأمور گشته بدان جاشتاقت آن حضرت از جبری که در جواد تکمیل یافته بود عبور فرموده در آن حوالی نزول اجلال فرمودند. در آن اثنا، به موقف عرض رسید که حسن بیک شکر اوغلی با جمعی از مخالفان به قراجه داغ آمده ابواب جور و بیداد بر روی رعیت آن ولایت گشاده. فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت که از همین منزل [پیری بیک قاجار با جمعی از غازیان تکلو به دفع ایشان روند]^۲. پیری بیک به جانب قراجه داغ ایلتغار کرد. شکر-اوغلی فرار نموده در نخجوان به الوند پیوست و پیری بیک اموال بسیار و غنایم بی شمار در قبضه تصرف در آورده در باب اوغلی^۳ به اردوی همایون ملحق گشت و در این منزل محقق شد که محمد قرچقای در این حوالی پر و بالی گشاده در این اطراف و اکناف به امید آن که صیدی به دست آرد دامی نهاده، بنا بر آن، همای لوای همایون فال بال اقبال باز کرده در هوای فضای صحرای هیجا در پرواز آمد. قرچقای محمد کبوتر وار از نهیب عقاب با هزار اضطراب و اضطراب قدم ادبار در وادی فرار نهاده در نخجوان به خیل نکبت اثر ملحق گشت و روایات نصرت نشان بعد از فرار ایشان از راه سلطان پور به حوالی قراآقاج متوجه نخجوان گشت. در آن اثنا، عثمان-موصولو با فوجی از دلادران آق قوینلو نمایان شدند و از عساکر نصرت شعار، پیری بیک قاجار و حلواچی اوغلی امیر شکار، با جمعی از غازیان دولت اقتدار، بعد از سجدات الهی و استمداد همّت از حضرت شاهی، به امید آن که در میدان خدمتکاری [جانسپاری]^۴ نمایند، قدم مسابقت پیش نهادند. امیر عثمان با فوجی از اشقیا

۱ - ن : جوشن میرزا .

۲ - جهان آرا قاضی احمد غفاری : حسن آغا و شکر اوغلی (ص ۲۶۶) .

۳ - م : بابا ارکلی .

۴ - س ندارد .

که با او همدم بودند، به قدم مقابله و مقاتله پیش آمده محاربه در غایت صعوبت دست داد و ناوک بلا از شصت قضا گشاد یافته از هر طرف جمعی کثیر بر خاک هلاک افتادند و برق سنان عالمسوز شعله فنا در خرمن استقامت انداخت و نوک پیکان آتش افروز حرور امن و سلامت از او راق روزگار مجو ساخت .

زره را کمانهای خورشید زه به دندان پیکان کشیده کره

نشسته ز بس تیر بر مرد جنگ درخت خدنگی شده هر نهنگ

عاقبت نسایم نصرت و برتری بر پرچم رایت سالکان سالک طریقت پروری وزید . مخالفان از میدان ستیز به وادی گریز شتافته سپاه بهرام صولت به سر پنجه قدرت اکثر آن قوم بی دولت را از مرکب عزت به خاک مذلت انداختند . عساکر ظفر شعار با غنایم بسیار به معسکر همایون معاودت نمودند . عثمان موصول و رفقای او را به درگاه عالم پناه رسانیدند . قهرمان غضب پادشاه عجم و عرب به قتل ایشان فرمان داد .

چون این خبر شکست نزد امیرزاده الوند به تحقیق پیوست ، با سپاه مانند او راق اشجار بسیار و به سان قطرات امطار بی شمار ، چون کوه سنگدل و پولاد پوش و چون سیل تندرو با فغان و خروش ، متوجه چخور سعد شد و در موضع شرور قرار گرفت . باسی هزار سوار جرار ، دل بر محاربه خاقان ظفر شعار نهاد و از این جانب ، حضرت خاقانی به تأیید ربانی ، با هفت هزار سوار که اکثر ایشان بی جبه بودند در برابر مخالفان در آمدند و خاقان پر تهو ، ابوالمظفر شاه اسمعیل بهادر خان به عزم ترتیب مصاف و رزم سالکان مسالک خلاف ، بدن بی بدیل را به جوشن حمایت الهی پوشیده .

نظم

زره بر تن شاه مالک رقاب پر از نور چون چشمه آفتاب

نهان زیر جوشن به صد فر و هنگک بدان سان که در موج دریا نهنگک
 و به کمیت تأیید نامتناهی سوار کشته در تعبیه^۱ سپاه ظفر عطیه لوازم
 اهتمام به تقدیم رسانید و میمنه و میسر^۲ لشکر نصرت شعار را به امرای نامدار مثل
 حسین بیکک للده و ابدال بیکک دده و بیرام بیکک قرامانلو و خلفا بیکک و غزلی بیکک
 استاجلو و عبدی بیکک شاملو و قراجه الیاس بای برتلو و پیری بیکک قاجار و سار و علی
 مهر دار [به وجود ایشان]^۳ مستظهر گردانید .

نظم

وزان سوی الوند کردون شکوه بیار است صفی چو الوند کوه
 و ز آن جانب ، امیرزاده الوند نیز به تعبیه جنود شقاوت ورود پرداخته اشارت
 فرمود که شتران اردو را تمامی جمع نمودند و به زنجیر به یکدیگر بستند و در
 پس لشکر باز داشتند به مصلحت آن که هر کس از معرکه^۴ ستیز به وادی گریز
 شتابد راه بیرون شدن مسدود باشد . بعد از آن طالبان نام و تنگک در میدان کین
 ناختمند و زلزله در زمین وزمان انداختند و از صعود گرد و غبار خورشید فایض
 الأنوار نقاب ظلمت آثار در پیش گرفت .

نظم

ز گردی که بر خاست از رزمگاه جهان کرد در چشم مردان سیاه
 بدان گونه کم شد در آن گرد مهر که می جست با صد چراغش سپهر
 امواج دریای پیکار در تلاطم آمده کشتی عمر جمعی کثیر غریق گرداب فنا
 کشت و خون چون رود جیحون در فضای دشت و هامون روان شد .

نظم

درو دشت از سیل خون تر شده در آن جا ستوران شناور شده

۱ - س : تهیه .

۲ - چنین است در همه نسخ و ظاهرا زائد به نظر می رسد .

چو پیکار جنگ آوران شد دراز نمی شد گره‌های آن رشته باز
 ولی عاقبت آسمان بلند رسانید الوندیان را کز سد
 بر آن سد آهن درآمد شکست زبردست ایشان شده زیر دست
 آن چنان لشکر جرّار و سپاه بی شمار که از قطرات امطار و اوراق اشجار
 نشان می داد از اندک مردمی ، چون اوراق خزانی و باران نیسانی، به اطراف متفرق
 و پراکنده گشتند .

نظم

ز جا بر گرفتند الوند را فکندند کوه دماوند را
 از عظمای امرای امیرزاده الوند، لطیف بیک و سیدی قاضی بیک^۱ [وموسی بیک]^۲
 و عهد قرچقای به قتل آمدند .
 الوند از معرکه جنگ روی گریز به سوی ارنجان آورد . چون آفتاب
 زرد گانی قوم آق قویونلو به سرحد زوال رسیده بود، گریختگان آن معرکه، پس از
 وصول به صف شتران راه نجات مسدود دیدند و سپاه ظفر شعار از عقب در آمده
 ایشان را با شتران تیرباران کردند .

ز بس تیرشد در شتر جایگیر شتر مرغ گردید از پیر تیر
 فوجی که از غرقاب فنا خود را به ساحل خلاص افکندند، در اثنای راه به
 سیاه آبی رسیدند که هر کس اسب در آن راند سفینه حیاتش در گرداب فنا افتاده
 دست از جان شست و از یراق و جهات الوند و لشکریان او آن مقدار^۳ از غنایم به

۱ - س : پرگار .

۲ - حبیب السیر : سیدی غازی (ج ۴ جزء ۳ ص ۴۶۶) . جهان آراء : فارچقای
 محمد و لطیف بیک و سید غازی بیک احفاد پلتن بیک .

۳ - س ندارد .

۴ - س : آن قدر .

دست غازیان افتاد که عسری از عسیر آن در خزانه خیال هیچ پادشاه با استقلال نمی‌گنجید .

خاقان اسکندرشان ، بعد از فراغ خاطر از جانب دشمنان ، در آن منزل نزول فرموده روز دیگر علم عزیمت به طرف دارالسلطنه تبریز برافراخت . سادات و اکابر آن بلده چون سعادت و اقبال استقبال نموده به شرف تقبیل انامل فیاض مفتخر و سرافراز شدند و مراسم [نیاز و نثار] به جا آوردند و آن حضرت در کمال عظمت در دارالسلطنه تبریز که مستقر سریر سلطنت و مرکز دایره خلافت پادشاهان عالیشان است استقرار فرمود و به لمعات آفتاب عدل و کرم متوطنان آن ولایت از ظلمات ظلم باز رها نموده حامی رعایتش رعایای بیچاره را از آسیب خدنگ حوادث روزگار در کمان تر کمان بی‌سر و سامان نهاده بود نجات داد .

نظم

ز انصاف آن عادل داده	ز کرک عوان رست صحرا و ده
چنان در جهان کرد عدلش عمل	که شد در تموز اعتدال حمل
نه حرف طلب بر زبانها روان	نه چوب محصل نه کلک عوان
رعیت ز انصافش آباد شد	ز بخشش سپاهش همه شاد شد
کجان را از آن راستی جان نماند	کجی خود در ابروی جانان نماند

(هم در اوایل جلوس امر کرد که خطبای ممالک خطبه ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله المملک الأكبر خوانند . اشهد ان علیاً ولی الله وحی علی خیر العمل که از آمدن سلطان طغرل بیک بن میکائیل بن سلجوق و فرار نمودن بساسیری^۲ که

۱- ن : ثنائیاز - م : ثنا و نیاز .

۲- م : فساسری - مسلماً منظور أبو الحارث ارسلان بساسیری مملوک ترک بهاء الدوله

ابن عضدالدوله دیلمی بود که بر قائم خلیفه خروج کرد و روز یکشنبه هشتم ذی قعدة سال ۴۵۰ بغداد را تصرف کرد و در جامع المنصور به نام المستنصر بالله علوی خطبه خواند و در اذان -

از آن تاریخ تا سنه مذکوره پانصد و بیست و هشت سال است از بلاد اسلام بر طرف شده بود با اذان ضم کرده بگویند و فرمان همایون شرف نفاذ یافت که در اسواق زبان به طعن و لعن ابا بکر و عمر و عثمان بکشایند و هر کس خلاف کند سرش از تن بیاندازند .

در آن اوان [مردمان از^۱] مسائل مذهب حق جعفری و قواعد و قوانین ملت ائمه اثنی عشری [اطلاعی نداشتند . زیرا که از کتب فقه امامیه چیزی در میان نبود^۲ و جلد اول از کتاب قواعد اسلام که از جمله تصانیف سلطان العلماء المتبحرین شیخ جمال الدین مطهر حلّی است که شریعت پناه قاضی نصرالله زیتونی^۳ داشت ، از روی آن تعلیم و تعلم مسائل دینی می نمودند. تا آن که روز به روز آفتاب حقیقت مذهب^۴] اثنی عشری ارتفاع پذیرفت و اطراف و اکناف عالم از اشراق لوامع طریق تحقیق از مشارق^۵ منور گردید .

وقایع متنوعه

در این سال، سلطان مراد متوجه شیراز شد . چون قاسم بیک پرناک از توجه او اطلاع یافت با مردمان فارس به استقبال شتافت و در هفدهم صفر سنه مذکوره قاسم بیک را گرفته اردوی او را تاراج نمود و امیر محمد سابقی را جهت ضبط اموال قاسم بیک به شیراز فرستاد و سلطان مراد در کازرون قشلاق نموده در رمضان متوجه

—حی علی خیر العمل گفت و یک سال بعد بر اثر رسیدن طغزل سلجوقی بغداد را رها کرد و در جنگی با اتباع طغزل گشته شد و در نیمه ذی حجه سال ۴۵۱ سر او را در بغداد گردانند .

(ر . ک تاریخ الکامل ابن اثیر) با این حساب ، رقم ۵۲۸ که در متن آمده محل تأمل است .

۱- در نسخه چاپی نیست - م : مردم از .

۲- م : کتب فقه امامیه در میان نماتده بود مگر جلد اول .

۳- م : زیتونی .

۴- قسمت بین دو قلاب در نسخه ن نیست .

۵- ظاهراً کلمه یا کلماتی افتاده باشد .

عراق شد و حکومت فارس را به یعقوب جان بیگ بایندر برادر آیه سلطان تفویض نمود. قاسم بیگ را به قلعهٔ اصطخر بردند. بعد از مدتی به قلعهٔ اصفهان نقل کردند. در آن جا، یارعلی بیگ ولد نورعلی بیگ پرناک وی را به قتل آورد.

در این سال، چند حاکم که هر یک داعیهٔ استقلال داشتند، در ولایت ایران لوای انا و لاغیر برافراشته بودند. بدین تفصیل: خاقان اسکندرشان در آذربایجان و سلطان مراد در اکثر عراق و مراد بیگ بایندر در یزد و رئیس محمد کره در ابرقوه و حسین کیای چلاوی در سمنان و خوار و فیروز کوه و باریک بیگ پرناک [بن علی بیگ^۱] در عراق عرب و قاسم بیگ بن جهانگیر بیگ بن علی بیگ در دیاربکر و قاضی محمد^۲ به اتفاق مولانا مسعودبیدگلی در کاشان و سلطان حسین میرزا در خراسان و امیر ذوالنون در قندهار و بدیع الزمان میرزا در بلخ و ابوالفتح بیگ بایندر در کرمان.

متوفیات ۳

در این سال، میرزا الغ بیگ بن سلطان ابو سعید فوت گشته پسرش میرزا عبدالرزاق قائم مقام گردید.

و هم در این سال، مولانا شرف الدین علی شیفتگی فوت شد. در پیش مولانا محیی الدینی و مولانا قوام الدین کلباری تحصیل علوم نموده بود. از جملهٔ تصانیفش تفسیر آیات احکام و شرح محرر و شرح ارشاد.

هم در این سال، محمد معصوم میرزا بن سلطان حسین میرزا در قاین به اسهال کبدی به عالم ابدی انتقال نمود.

۱- ن ندارد.

۲- ن: قاضی بیگ.

۳- م: متوفیات که در خراسان و هرجا روی نمود.

[گفتار در وقایع سنه ثمان و تسعه ایه] ۱

در این سال خبر آمد که امیرزاده الوند بار دیگر سپاهی [در ارنجان]^۲ فراهم آورده به خیال محال استقلال، اسباب حرب و قتال معد و مهیا گردانیده بنابر آن، در یوم الاثنین رابع عشرین شوال، خاقان نیکو فعال به طالع سعد و کامرانی و مساعد فیروزی و بختیاری روی سعادت و اقبال و وجه ابهت و جلال به دفع مخالفان دین و دولت نهاده تا یوم الأحد عشرین شهر مبارک ذی الحجه سنه مذکوره تمامی مسافت بیلاق اله داغ را شکار کنان شکار کنان قطع فرمودند و در چمن لکزی که در حوالی ترجان است نزول اجلال فرمودند و بعد از اطلاع، دیده سپاه مخالف را از رؤیت سراق بارگاه شاهی خفاش وار تفرقه تمام پیدا شده از سردهشت تمام پای خوف به مرکب فرار در آورده و عنان عزیمت به دست اضطرار داده روی ادبار و خذلان به صوب گریز و هجران نهادند و صباح یوم الاثنین احدى عشر^۳ از چمن لکزی کوچ کرده عندالظهر به یورت قوچ احمر قرب به درونه کوهی نزول فرمودند در آن اثنا جمعی از مخالفان دولت قاهره را که از اطراف و جوانب به دست قدرت و بخت نصرت لشکر جرار گرفتار شده بودند به قتل آوردند و بعد از آن که عساکر منصوره تمامی سبزه زار یورت مذکور را چندان که مد نظر حدود و جوانب آنرا احاطه تواند کرد، از کوه و پشته از ضرب خیام قرطاس فام چون شکوفه بهاری سفید گردانید و سلطان سیارگان یعنی خورشید زرافشان تمامی مسافت قوس النهار

۱ - م : [ذکر آمدن الوند از ارنجان به جانب آذربایجان] .

۲ - م ندارد .

۳ - ن : عشر - م : عاشر . ولی این تاریخ با حساب درست در نمی آید و اصح

همان « عشرین » است .

۴ - کلیه نسخ : احدى عشرین - قیاسی است با احتساب ایام ماه . ضمناً باید دانست

که « احدى عشر » از ماه محرم است از سال بعد .

را قطع کرد، چون آفتاب دولت تر کمانان آق قوینلو به غروب رفت، خبر رسید که الوند بدیوند و جمع متفرقه که بر او جمع شده بودند به حوالی ساروقیه^۱ اربنجان متحصن شده اند. حضرت خاقانی، به تأیید ربّانی با اکثر امرای نامدار ذوی الاقتدار و غازیان نصرت نشان، چون شیرژیان جوشان و خروشان، پای جلال به موکب اقبال در آورده چون نسیم صبا، به سرعت هر چه تمامتر، در عقب ایشان ایلغار کردند و از شب تا صبح بیست فرسخ زمین را طی کرده به یورت مخالفان رسیدند و ایشان از کمال ترس و هراس تمامی آغروق خود را ریخته رفته بودند. غازیان آن غنایم را متصرف شدند. خاقان اسکندرشان استماع نمود که الوند به تبریز رفته. عنان یکران به طرف آذربایجان تافت. از ماکو^۲ ایلغار کرده به تبریز رسید. الوند تر کمان چون تیر از کمان از مملکت آذربایجان بیرون رفته [روی]^۳ توجه به بغداد آورد. حضرت خاقانی به دولت و کامرانی به اوجان رسیده غازیان احمال و ائفال مخالفان را که از غایت استعجال گذاشته بودند تصرف نموده عازم دارالسلطنه تبریز شده در آنجا قشلاق نمودند.

گفتار در محاربه نمودن خاقان اسکندرشان با سلطان مراد

در آن اوان که مملکت آذربایجان به تصرف خاقان اسکندرشان در آمد، سلطان مراد بن یعقوب پادشاه به اضطراب افتاده مضمون حدیث [الحب يتوارث والبغض يتوارث]^۴ را منظور داشته کس به اطراف و جوانب فرستاد و عسا کر خود را جمع کرده بقیه السیف آق قوینلو در هر جا که بودند مجتمع گشتند و موازی پنج هزار پیاده از عراق طلب داشته در اوایل شتا، با قرب هفتاد هزار سوار جوشن پوش خنجر گذار، از قریه دلیجان^۵، علم عزیمت به صوب همدان برافراشت. مادر خود را که

۱ - س: ساروقیه.

۲ - س: باکو.

۳ - س ندارد.

۴ - س: ولیخان- ب: ولیخان- الف: ولیخان- تصحیح از حبیب السیر ج ۴ ص ۲۷۰

گوهر سلطان^۱ نام داشت به قم فرستاد که اسلمش بیک را با سپاه به درگاه آورد. گوهر سلطان خانم به اسلمش بیک گفت که لشکر قزلباش و دلاوران او باش عازم این دیارند. استماع کرده باشی که پدرم شیروان شاه و سایر پادشاهان عالی جاه را چون شکستند. اگر در امداد ما اهمال ورزی، ایشان با سپاه سنگین از روی خشم و کین بدین دیار آمده سلطان مراد را مغلوب ساخته و اهل و عیال تر کمان را اسیر خواهند کرد. رحم بر فرزندان خود کنید. بنا بر آن، اسلمش بیک با سپاه بسیار عازم قتال گشته از قم علم عزیمت به طرف معسکر سلطان مراد برافراخت و در زاویه منصور بیک پرنایک نزول نمود و کوچ بر کوچ روانه اردوی سلطان مراد گردید.

چون طنطنه کوس استقلال و وفور شوکت و اقبال سلطان مراد متواتر و متعاقب به آذربایجان رسید، خاقان اسکندرشان ایلچی قنبر نام که از غلامان سلطان-حیدر بود و به طلاق لسان و فصاحت بیان از اقران و اکفا مستثنی و ممتاز بود.

نظم

خرد پیشه و زیرک و کاردان حکیم سخنگوی بسیار دان
 پیران دیشهای چون خم می فروش^۲ برون آرمیده درون پر زجوش
 نزد سلطان مراد فرستاد که وی را دعوت نماید که به اطاعت و انقیاد درآید.
 قنبر از حاکم عراق جوابهای پریشان شنود و آثار عناد و سرکشی مشاهده نموده
 روی به پایه سریر اعلی آورد و آنچه دیده بود و شنیده به عرض رسانید. بنا بر آن
 سلطان [ممالک جهان ابوالمظفر شاه اسماعیل بهادرخان خلد الله ملکه و سلطانه]^۳

نظم

فرزنده تاج و تخت کیان فرارنده اختر کلویان

۱ - م : مادر خود گوهر شاد خانم بنت فرخ یسار شیروانی را به قم فرستاد .

۲ - ن ، الف : خموش - م : بجوش . . . خروش .

۳ - س ، ن : [سلطان ممالک جان و خاقان عالم و عالیمان] .

رایات ظفر نشان به جانب عراق بر افراشت .

نظم

در آورد پا در رکاب سمند مسیحا در آمد به چرخ بلند
به رای صواب و به صدق درست به آهنک رفتن میان کرد چست

رایات نصرت مآل ، قرین سعادت و اقبال ، از قزل اوزن عبور نموده و منازل
و مراحل پیموده در المه قولاقی^۱ همدان نزول اجلال فرمود . چون سلطان مراد
از قرب خاقان والا نژاد خبر یافت .

نظم

چوزین قصه آگاه شد «نامراد»^۲ فناد آتش غیرتش در نهاد
بجنبید از جا به فر* و شکوه شکوهی کاز او آب شد تیغ کوه

باسپاه بی کران، افزون از تخمین مهندسان، متوجه میدان رزم گشته در برابر
آن حضرت نزول نمود . آن شب هر دو لشکر به تهیه^۳ اسباب حرب و پیکار و استمال
مردان خنجر گذار پرداختند . صباح که جمشید بیضاعلم، یعنی خورشید انجم حشم،
به عزم رزم جوشن زرنگار [ظفر آثار]^۴ در پوشید [وقدم در معرکه سپهر دوار
نهاد]^۵ و سپاه ظلمت [سلب]^۶ شب را مغلوب و منهزم ساخت .

نظم

که چون صبحدم شاه گردون خرام بر آمد بر این ابلق تیز گام
دم از نور زد صبح صادق شکوه تجلی موسی بر آمد ز کوه

۱- س : اله قولاقی - م : امله قولاقی - جهان آرا : ایله قولاقی - ر . ک به فرهنگ

آبادیهای ایران که در آن المده قولاغ آمده از نوابع بیجار .

۲- شاه اسماعیل رقیب و خویشاوند خود، مراد آق قویونلو را «نامراد» می خواند .

۳- م ندارد .

۴- س : و سپاه روز ظلمت شب .

خاقان اسکندرشان بر سمند باد رفتار ، که از غایت سرعت بر ایام ماضی
سبقت می نمود و به وقت کشیدن عنان تا زمان مستقبل رافی الحال در می یافت ،

نظم

یکی تیز رو چون شهاب اشهبی فروزان چو برج شرف کو کبی
به جستن چو برق و به رفتن چو باد همانا که از برق و از باد زاد
سوار شده به تعبیه جنود ظفر اثر مشغول گشت . در آن روز دوازده هزار
سوار جرار نیزه گذار در ظل رایات شهریار کاعکار بودند .

نظم

ده و دو هزار از یلان دلیر پلنگ افکن و پنجه در هم چو شیر
همه صاحب تیغ خارا شکاف همه دشمن جان اهل خلاف
آن حضرت خلفا بیک و منصور بیک قبچاقی را چرخچی گردانیده پیری-
بیک قاجار را با هزار و پانصد سوار طرح گذاشته باقی امرا را مثل ابدال بیک دده
حسین بیک لله و محمد بیک استاجلو^۲ و بیرام بیک قرمانلو و عبدی بیک شاملو و یکان-
بیک تکلو و سارو علی مهر دار ، بعضی را به میمنه و بعضی را به میسره ، فرستاد و به نفس نفیس
در قلب لشکر فیروز اثر مقام و آرام گرفت .

از آن جانب ، سلطان مراد نیز به میدان ستیز خرامیده روی به تعبیه لشکر
آورده خود در قلب منزل گزید و چون از مهابت خاقان مؤید نشان به غایت خائف
بود در پیش لشکر خود عرابها داشته به تخته و زنجیر مستحکم گردانید . علی-
بیک تر کمان را به میمنه و مراد بیک را به میسره جای داد و اسلمش را چرخچی
گردانید . بعد از آن ، دلاوران جوشن پوش و مبارزان پر جوش و خروش فوج فوج ،
چو دریای جوشان به هنگام موج ، در جنبش در آمدند و از شعاع اسلحه ایشان

۱ - س : دریا شکاف .

۲ - م : محمد بیک قاجار استاجلو .

دیدۀ فلک خیره گشت و از صعود کرد و غبار آینهٔ آفتاب تیره گشت .

نظم

به گردون پیچیده کرد نبرد سفالین شده این خم لاجورد
در آن کرد در کوچهٔ کهکشان نمانده ز نعل مه نونشان

آن دو پادشاه پر خشم و کین، روز دوشنبه بیست و چهارم ذی حجه با این
ترتیب و آیین، به یکدیگر رسیدند و سپاه طرفین مانند دو دریای اخضر از باد صرصر
در توج آمدند. غریو صورن و نفیر به اوج فلک اثير رسید .

بیت

دم نای گردید باد سموم کدازان دل دشمنان زان چوموم
صبر و شکیب از دل مبارزان رمیدن گرفت و سرغ تیر از آشیان کمان
پریدن .

شعر

خدنک از کمانها گستن^۱ گرفت ز قوس قزح برق جستن گرفت
ز آمد شد کیبر کینه کوش یکی سقف آمد هوا چوب پوش
شمیر نهنک آهنک رخنه در اساس حیات جوانان انداخت و گرز گران
سنگ چون تو تیا سر کردنگشان را نرم ساخت و سنان ثعبان کردار بدن هژبران
بیشه کار زار را چشمه ساخته از فوارهٔ هر چشمه [جویی]^۲ به ظهور رسانید

نظم

شتت به یغمای تیر خطهٔ جان فتح کرد
دست به ایمای تیغ منبر پیکر شکست

۱ - س : پریدن

۲ - س : جویی

حدت دندان رمح زهره جوشن درید

صدمت آسیب گرز تارك مغفر شكست

اسلمش بيك با فوجی از شجاعان تر کمان حملات متواتر کرده چرخچیان
قرلباش را از جای برداشته به قلب رسانید . در این حین، نهنگک دریای پیکار، پیری -
بيك قاجار ، با جمعی از غازیان نصرت شعار بر سر اسلمش بيك تاخته اورا با مردمش
از پشت زین بر روی زمین انداخت . در آن اثنا، برق عزم خاقان اسکندر شان از
سحاب تهور^۱ رآغاز درخشیدن کرد . از قلب جیش^۱ چون رعد غرآن بر قلب مخالفان
حمله آورده آثار روزرستخیز ظاهر گردانید و آن شیران بیشه جلادت و مردانگی
و نهنگان لجه^۲ بسالت^۲ و فرزانی در آن معرکه آنچه امکان ستیز و خونریز
بود به جای آوردند . مردم سلطان مراد نیز پای ثبات افشده دست تهور از آستین
پهلوانی بیرون آورده جنگی در پیوستند که از نهب آن عنان صبر و شکیب از
قبضه اقتدار کونوال حصار پنجم بیرون رفت و لمعان سنان آتشفشان صاعقه کردار
خرمن زندگانی می سوخت و پیکان سهام خون آشام برق و ارشعه جانسوز در کانون
درون می افروخت . عاقبت علامت عجز و انکسار بر صفحات احوال سپاه تر کمان
به وضوح انجامید و « نامراد^۳ » دانست که کار نوعی دیگر است و فتح و نصرت
موقوف به عنایت کار فرمای قضا و قدر . به اتفاق امراء ، عنان ادبار به صوب فرار
انعطاف داد . جنود ظفر ورود خاقانی به تأیید ربانی ریایات فتح و فیروزی افراخته
اعدا را تعاقب نمودند . ده هزار کس از ایشان به قتل آوردند و اسلمش و علی بيك

۱ - چنین است ضبط سدون در نسخه چاپی - الف : از قلب تاجیش - ج : از قلب

ماحیش ن : از قول ماحش - م : از قول .

۲ - س : بضاعت - م : بصالت .

۳ - شاه اسمعیل از مراد آق قویونلو پسر دایی و رقیب و دشمن خویش به « نامراد »

را به زخم سنان جانستان بر خاک هلاک انداختند و «نامراد» با معدودی چند که در اجلاشان اندک تأخیری بود به طرف شیراز گریختند .

نظم

به صدحیله سلطان بر گشته حال
چنین است آیین چرخ بلند
ندارد فلک رسم و آئین و داد
سر کینه دارد به هر نامراد
برون رفت از آن عرصه گاه ملال
که زهرت دهد بعد جلاب قند
خاقان اسکندرشان، به شکرانه این فتح نامدار، لوازم محامد حضرت پروردگار
به جای آورد و جمعی را که در معرکه به چوگان جلادت گوی متابعت از میدان
مسابقت ر بوده بودند به اصناف الطاف نوازش نمود و مثال اعلی به اصدار فتح نامه‌ها
نفاذ یافت و دبیران روشن ضمیر در تقریر و تحریر مناشیر یدبیا نمودند [و مثال
اعلی به اطراف و جوانب فرستادند .]^۲ مبشران اقبال همراه صبا و شمال به اطراف
مسالك و اطراف ممالك دایر و سایر شدند و زبان قضا بدین مقال مترنم بود که .

نظم

نشست خسر در روی زمین به استحقاق
فراز تخت سلاطین به دارم ملک عراق
بعد از آن در چمن همدان نزول اجلال واقع شد .

گفتار در قضایایی که در بلاد فارس واقع شده

در یوم السبت سیوم صفر سنه مذ کوره ، ابو الفتح بیک برادر [زاده] ^۳ حاجی -
بیک بایندر از جانب کرمان با سپاه فراوان به شیراز آمد . امیر یعقوب جان بیک
همعنان یأس و حرمان به طرف بیضا شتافت . ابو الفتح بیک به شهر آمده اموال او
را متصرف شده علم عزیمت به جانب کازرون برافراشت و از آن منزل متوجه فیروز -

۱ - س : بهر .

۲ - ن ندارد .

۳ - س ندارد .

آباد گشت و در هشتم شعبان در آن جا نزول نمود . در آن اوان، منصور بیک افشار از روی اضطرار، با خویش و تبار، به خدمت آمده ابوالفتح بیک اراده کرد که او را دستگیر کند. شخصی از نیکخواهان اراده وی را در نهان به منصور بیک گفت. خدمتش کلمه شهادت بر زبان آورده به بارگاه درآمد. در آن اثناء، آهویی بر قلعه آن کوه مرئی شده ابوالفتح بیک به واسطه زیادتی جرأت به بالای کوه سختی توجه نمود و از کمر افتاده هلاک شد و اردوی او به هم برآمد. عم زاد های او شیخ حسن بیک و محمد بیک محافظت [لشکر]^۱ نموده شیخ حسن بیک قائم مقام گشت. در این اثناء، علی بیک^۲ برادر اشرف بیک بایندر، با جمعی از سواران با تهور، متوجه شیراز شد و در یازدهم شعبان در میدان سعادت نزول نمود. محصلان غلاظ و شداد که هر یک نمونه نمرود و شداد بودند، بر رعایا گماشته از ایشان به ضرب شکنجه اموال فراوان گرفت. در آن اثناء، اغوز محمد با لشکر جرار به دفع آن نابکار به شیراز آمد. شیخعلی [بیک]^۲ هر اس بی قیاس به خود راه داده علم عزیمت به طرف ابر قوه بر افراخت. در آن حوالی، رئیس محمد کره وی را به قتل آورد.

گفتار در قضایایی که در بلاد خراسان واقع شده

در این سال، بدیع الزمان میرزا به فرمان سلطان حسین میرزا به استدعای امیر خسرو شاه پادشاه بدخشان، بادوازده هزار سوار از بلخ به جانب ترمذ روان شد و امیر بیک وفادار را به هرات فرستاد و از پدر عالی جاه استمداد نمود. حاکم ترمذ امیر باقی به خدمت شتافته منظور نظر گردید. آنگاه بدیع الزمان میرزا رسولان نزد امیر خسرو شاه به حصار شادمان فرستاده وی را طلب نمود و او اطاعت ناکرده کردن پیچید. بنابراین، بدیع الزمان میرزا، به اتفاق امیر ذوالنون، به

۱ - س ندارد .

۲ - م : شیخعلی بیک .

بلغ مراجعت کرد.

گفتار در محاربه نمودن ایقوت^۱ اوغلی با ناصر و منصور تر کمان .
چون الیاس بیك ایقوت اوغلی ، به حکم خاقان اسکندرشان در آذربایجان
متمکن گردید ، بعد از چند روز ، والی آن دیار ناصر و منصور تر کمان با چهار-
هزار سوار بر سیل ایلغار به اردوی آن امیر نامدار ریختند. غازیان سوار شده بر ایشان
حمله کردند . میان هر دو فریق قتال فاحش دست داده جنود قزلباش بر تر کمانان
اوباش غالب آمده قرب هزار نفر از آن جیش بی هنر به قتل آوردند و ناصر و منصور
از جنگ گاه به در رفتند و غنائم بسیار به دست غازیان ظفر شعارفتاد و الیاس بیك
در آن دیار متمکن گردیده سرهای ایشان را به در گاه [خاقان اسکندر شان]
فرستاد .

ذکر وقایع متنوعه

هم در این سال ، محمد مقیم بن امیر ذوالنون لشکر به جانب کابل کشیده میرزا-
عبدالرزاق گرینز برستیز اختیار کرد. محمد مقیم کابل را متصرف شده دختر میرزا-
الغ بیك بن سلطان ابوسعید را به عقد در آورد .

و در این سال ، عبدالباقی میرزا و مراد بیك بایندر ، که حاکم یزد بود ، از
صدمات سپاه ظفر پناه نوآب خاقانی فرار نموده به هرات رفتند . سلطان حسین میرزا
مقدم ایشان را عزیز داشته عبدالباقی میرزا را به مزید الطاف مقتخر گردانید .

هم در این سال ، سید جعفر خواجه که در سلك سادات دشت قبچاق منتظم
بود < و > به خوانین ازبک در غایت محبت سلوک می نمود ، از ماوراء النهر به بلغ
شناخته با بدیع الزمان میرزا ملاقات نمود . ظاهراً اظهار محبت نموده ضمناً مقربان
میرزا را با خود متفق ساخته بعد از چند روز غدیری اندیشید . بنابراین ، بدیع-

۱ - ن م : ایقوت - ب : یعقوب .

۲ - م : معلی .

الزمان میرزا سیدجعفر خواجه را با متفقان به یاسا رسانید .

متوفیات

حیدر محمد میرزا بن سلطان حسین میرزا در این سال فوت شد .

و هم در این سال مولانای اعظم ، افتخار اعظم الفضلاء بین الأمم ، اقدم حافظفنون الحکم ، قدوة العلماء [المتقدمین] ^۱ افهم بلغاء المتبحرین ، مولانا جلال-الدین محمد دوانی که ولد مولانا سعید الدین اسعد است و در علو نسب و دانش مشهور بود ، در قریه دوان که از اعمال کازرون است به قطع و فصل قضایای شرعیه اقدام می فرمود و جناب مولوی نژد پدر خود تحصیل می نمود . آخر به شیراز رفته [در پیش] ^۲ مولانا محی الدین کوشکناری ^۳ و مولانا حسن شاه بقال همت بر کسب کمال گذاشته و ایضا مولانا جلال الدین در درس مولانا همام الدین گلباری که بر طوابع شرح مفید دارد مطالعه بعضی از متداولات کرده و در وقت اکتساب علم حدیث در خدمت شیخ صفی الدین ایجی ^۴ شرط تلمذ به جای آورده و آن جناب در ایام شباب چندگاه صدر امیر زاده یوسف بن جهان شاه پادشاه بود . بعد از صدارت ، در مدرسه بیگم که حالا دارالایتم می گویند به لوازم درس قیام می نمود و در زمان سلاطین آق قوینلو منصب قضای ممالک فارس بدو تعلق داشت . بعد از آن که احمد پادشاه بر ولایت ایران استیلا یافت ، آن جناب را تعظیم بسیار نمود و سلطان محمد پادشاه روم نیز تحف و هدایا جهت وی می فرستاد . [قاسم بیک پرنک بنا بر بغض احمد پادشاه از آن جناب اموال بسیار ستاده آخر از آن بلیه خاص شده متوجه لار و جرون

۱ - س : الافهم .

۲ - س : مدرسه - ن : درس .

۳ - س . م : گوشه کناری - کوشکنار از توابع بوشهر است (فرهنگ آبادیهای ایران) .

۴ - س الچی - ن : ایلچی تصحیح از حبیب السیر . رجوع شود ایضاً به کتاب رجال حبیب السیر ص ۲۴۲ .

گشت^۱ و چون ابو الفتح بیک بایندر بر شیراز مستولی شد، مولانا متوجه کازرون شده در فول آبگینه به اردوی ابو الفتح بیک ملحق گشت و تعظیم بیش از پیش یافته بعد از چند روز، در ماه رجب به مرض اسهال، از دنیای فانی به جهان جاودانی انتقال فرمود و نعش او را به قریهٔ دوان برده در جوار^۲ شیخ علی دوانی دفن کردند. مدت عمرش هفتاد و هشت سال. از تصانیفش حاشیهٔ قدیم تجرید به نظر مولانا علی قوشچی رسیده از روی انصاف زبان به تعریف گشوده و حاشیهٔ جدید و حاشیهٔ اجد و شرح هیاکل در حکمت اشراق و حاشیهٔ مطالع در منطق و اثبات واجب قدیم و جدید و اخلاق جلالی که در برابر اخلاق ناصری نوشته و حاشیهٔ شمسیه و حاشیهٔ انوار شافیه و رسالهٔ زوراء و این رساله را در روضهٔ مقدسهٔ منورهٔ حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و آله در یک روز بر سر پای استاده تمام کرده و شرحی نیز بر زوراء نوشته و حاشیه بر اشارات و حاشیه بر تهذیب منطق و سواد العین بر حکمة العین.

گفتار در قضایابی که در سنهٔ تسع و تسعمایه واقع شده

در این سال، یعقوب جان بیک تر کمان از اصفهان با لشکر کران^۳ متوجه شیراز شد و شیخ حسن بیک بایندر، که بعد از اغوز محمد و ابو الفتح بیک بر فارس تسلط یافته بود، وی را استقبال نموده در حوالی جویم جنگ عظیم واقع شد. یعقوب جان بیک غالب آمده [شیخ حسن بیک بر خاک هلاک افتاد. مجدداً مملکت فارس به تصرفش در آمده]^۴ از آن جا متوجه دشت ارژن شد. در آن منزل، سلطان مراد که از صدمات نواب کامیاب خاقان مالک رقاب فرار نموده > بود < به وی ملحق شد. در آن اثنا، خبر رسید که نواب کامیاب، با لشکر بیش از حساب

۱ - قسمت بین دو قلاب در نسخهٔ م نیست.

۲ - ن : در برج .

۳ - س : بی کران .

۴ - م ندارد .

متوجه ایشان است . جماعت آق قوینلو روی ادبار به وادی فرار آوردند . چون به شهر رسیدند ، میان امرا کدورتی واقع شده یعقوب جان بیک و سلطان مراد پیش سید شمس فلاح رفته یعقوب جان بیک به جانب دزفول روان شد . از آن جا به شهر بان^۱ آمده خواست که به امرای پرنانک ملاقات نماید و از راه موصل به دیار بکر رود و در آن اثنا ، بشارت بیک برادر قاسم بیک پرنانک ، به واسطه خون برادر ، وی را قصاص نمود و سلطان مراد به بغداد رفته باریک بیک پرنانک ، که حاکم آن جا بود ، وی را به سلطنت نشانید .

شکر کشیدن خاقان اسکندر شان به جانب شیراز

چون خاقان اسکندر شان در حوالی همدان ، به فراغ بال به دولت و اقبال گذرانید ، خبر رسید که سلطان مراد در شیراز رحل اقامت انداخته و فوجی از تر کمانان بر وی گرد آمده . بنابر آن علم عزیمت به جانب فارس بر افراخت و در اثنای توجه ، بنابر طغیان حسین کیای چلاوی ، الیاس بیک ایقوت اوغلی را با فرقه‌ای از غازیان به دفع وی ارسال فرمود . بعد از آن ، همای [رایت]^۲ سعادت طراز به هوای تسخیر شیراز دیر واز آمد . چون سلطان مراد خبر یافت ، به طریقی که ذکر رفت ، به بغداد شتافت و حضرت جهانبانی به دولت و کامرانی عروس مملکت شیراز را بی کلفت اغیار در آغوش تصرف کشید .

نظم

چنان کنج بی کلفت مار بود	کلستان شیراز بی خار بود
نه در بسته نی باغبان بر درش	گر انمایه باغی رسیده برش
همای دولت سایه سعادت بر آن دیار انداخت و آفتاب طلعت همایون آن	

۱ - س : شهریان - ن شهر باز .

۲ - س : رای .